



درآمدی بر فلسفه

سید علی طباطبایی

چکیده

فلسفه فقه، علمی است که از زاویه بیرون به فقه می‌نگرد و مبانی آن را نقد و بررسی می‌کند. در این دانش، سخن از پیش‌فرض‌هایی است که از علوم دیگر در علم فقه اتخاذ می‌شوند.

این نوشتار در دو قسمت سامان یافته است: مبادی که دربردارنده تعاریفات و رابطه فلسفه فقه با دیگر علوم و نیز مسایل آن که شامل اهداف فقه، جایگاه آن در میان علوم دینی و رابطه‌اش با دیگر علوم و رابطه فقه و زمان است.

کلیدواژه:

فلسفه‌های مضاف، فلسفه فقه، فقه، مناسبات فقه و علوم.

مقدمه

فلسفه فقه از قبیل فلسفه‌های مضاف است اما سابقه‌ای بس کمتر از دیگر علوم دارد، به‌طوری‌که حتی یک کتاب جامع از یک نویسنده مشخص در این علم وجود ندارد. البته ریشه‌های این علم و مسایل آن از گذشته به‌طور پراکنده و ضمنی در لابلاهای دیگر علوم وجود داشته است. این درحالی‌است که مبادی، پیش‌فرض‌ها و پیش‌نیازهای هر علمی باید قبل از ورود به آن علم، تثبیت شده باشد. این کار، وظیفه فلسفه‌های مضاف است و فقیه، اول باید مبانی کلامی و اصولی و... را معین کند و سپس وارد بحث فقهی شود.

این نوشتار برآن است تا در حد توان، ساختار جامعی از این علم بیان کند تا شکل منسجمی برای این علم تصویر شود. در اینجا باید یادآور شوم که در این نوشتار از راهنمایی‌های اساتید مدرسه علمیه عالی نواب به‌ویژه استاد سید عباس صالحی یاری گرفته‌ام که از تمامی‌شان تشکر می‌نمایم.

مقاله در دو بخش عمده سامان یافته که بخش دوم آن، اساس مقاله است: مبادی و مسایل فلسفه فقه.

فصل اول: مبادی فلسفه فقه

تعریف فلسفه فقه

فلسفه فقه، زیرمجموعه فلسفه‌های مضاف است و اگر مقصود از این فلسفه‌ها بیان شود، تعریف فلسفه فقه نیز روشن خواهد شد.

«فلسفه» به معنای تلاش عقلی به اندازه قدرت انسانی برای دستیابی به واقعیت است.^۱ اما مقصود از فلسفه مضاف، بحث‌های نظری و تحلیلی درباره پدیده‌ای است که این فلسفه به آن اضافه می‌شود، برخلاف تصور بعضی که مضاف‌الیه فلسفه را همیشه علم می‌دانند؛ چرا که ما علاوه بر فلسفه علوم، فلسفه هنر و زبان هم داریم که در این دو نگاه تحلیلی و نظری به پدیده هنر و زبان است.^۲ در فلسفه‌های مضاف از خود پدیده و علم فاصله می‌گیریم و به این دو به عنوان یک موجود دارای هویت نگاه می‌کنیم و سپس بر تأملات نظری و تحلیلی راجع به آن دو (پدیده و علم) می‌پردازیم. بنابراین فلسفه‌های مضاف از نوع معرفت درجه دوم‌اند و مشابه یک تماشاگر فعال ناظر نسبت به پدیده و علم، عمل می‌کنند.

اما مراد از فقه در تعبیر فلسفه فقه چیست؟

اینجا دو قول وجود دارد:

۱. فقه به مجموعه‌ای از گزاره‌های فقهی در فقه موجود اطلاق می‌شود و گذشته علوم، تاریخ آن علم هستند ولی موجودین از آن علم همان علم را تشکیل می‌دهند؛

۲. وحدت مسایل علم چه از لحاظ موضوع باشد و چه غایت، همین‌که به هم پیوند خوردند، زیر مجموعه علم قرار می‌گیرند و به تاریخ آن علم ربطی ندارند. به عبارت دیگر، مجموعه گزاره‌های فقهی که در موضوع علم فقه یا غایت آن همگون هستند علم فقه است.^۳

خلاصه، مراد از فلسفه فقه تأملات نظری و تحلیلی راجع به دانش فقه است و بهتر این است که بگوییم مراد از فقه همان قول دوم است.

۱. کاتوزیان، گفتگوهای فلسفه فقه، (لاریجانی، مهریزی، ملکیان و...) بوستان کتاب قم، چ دوم، ۱۳۸۰ ش، ص ۱۰۴.

۲. همان، صادق لاریجانی، ص ۱۷۰.

۳. جزوه درسی استاد سید عباس صالحی که در مدرسه علمیه عالی نواب تدریس شده است.

با وجود این، علم اصول همه نیازهای فقه را برطرف نمی‌کند و جایگاه فلسفه فقه خالی است؛ زیرا فقه با قبول پیش‌فرض‌هایی حرکت می‌کند و علم اصول با پذیرش آن به تبیین مکانیسم فقه نظر دارد.

به تعبیر دیگر، فلسفه فقه، خصلت آزاداندیشی «فلسفه» را دارد. یعنی همان‌گونه که فلسفه باورهای مسلّم دیگر علوم را به بحث و نقد می‌کشد، فلسفه فقه نیز پیش‌فرض‌های فقه و حتی اصول و رجال را به نقادی می‌کشاند.^۱

برخی دیگر، فلسفه فقه را اصطلاح جدیدتر علم اصول دانسته‌اند و گفته‌اند نقش بیرونی در اجتهاد فقهی، بحثی نظری است که ثمرات بسیاری بر آن مترتب می‌شود. لذا از این جهت می‌توان آنرا از مباحث مهم علم اصول و یا به اصطلاح جدیدتر، فلسفه فقه دانست.^۲

اما نکته‌ای که قول اصح را بیان می‌کند، اینکه باید مرزهای علوم شناسایی شود تا مسایل علوم را طبق آن سامان داد. علم اصول یک علم آلی است. لذا از یک‌طرف باید محدوده مسایل‌اش محدود به مسایلی شود که در طریق استنباط واقع می‌شود و از طرف دیگر مسایلی که فعلاً در علم اصول وجود دارد در طریق استنباط واقع نمی‌شود! این نقصی است که باید حل شود نه اینکه به آن چیزی اضافه کنیم. در واقع این مسایل ممکن است مسایلی برای دانش جدیدی شود و از اصول جدا شود.

پس علم اصول با فلسفه فقه دو علم جداگانه هستند؛ زیرا گرچه در بعضی مسایل مشترک اما در هدف جدا هستند.

۲. مناسبت فلسفه فقه با حقوق

در ابتدا باید یادآور شد که میان فلسفه حقوق و فلسفه علم حقوق تفاوت است؛ اما فلسفه فقه و فلسفه علم فقه فرقی ندارند.

۱. مهریزی، مهدی؛ فقه‌پژوهی، وزارت ارشاد، تهران: ۱۳۸۲ش، ج ۲، ص ۱۳.

۲. مجله نقد و نظر، ش ۵، ص ۱۰۰ (صادق لاریجانی).

اما مناسبت بین فلسفه فقه و فلسفه علم فقه مبتنی بر این است که بین علم فقه و علم حقوق چه نسبتی وجود دارد. اگر علم حقوق را مابین با علم فقه بدانیم - چراکه منبع اولی فهم و درک بشری از عادات و رسوم و... است و منبع علم فقه، الهی است - پس فلسفه این دو علم نیز مابین هستند. اما اگر بگوییم علم حقوق، بخشی از علم فقه است طبیعتاً فلسفه فقه با فلسفه علم حقوق نسبت شان عموم و خصوص مطلق است.

اما حقیقت این است که نسبت بین فلسفه حقوق و فلسفه فقه این است که بعضی از مسایل فلسفه حقوق در فلسفه فقه به عنوان پیش فرض های علم فقه راه پیدا می کند؛ پس این دو علم، عام و خاص من وجه هستند.

۳. مناسبت فلسفه فقه با فلسفه کلام

مسایل مشترکی بین فلسفه کلام و فلسفه فقه وجود دارد و رابطه شان عموم و خصوص من وجه است. اما مسایل فلسفه فقه در غایت با مسایل فلسفه کلام فرق دارند. مثلاً علم امام در فلسفه کلام تبیین یک مسئله عقیدتی یا دفاع از آن است، اما وقتی این مسئله را در فلسفه فقه مطرح می کنیم از این لحاظ است که شئون امام چه تأثیری دارد و آیا می تواند در افعال مکلف تأثیر داشته باشد.

انتظارات از فلسفه فقه

در فلسفه مضاف و از جمله فلسفه فقه، وظایف باید مشخص باشد. بنابراین سیاهه وظایف در فلسفه فقه چنین است:

۱. توصیف و گزارش عملی؛
۲. نقادی و ارزیابی؛
۳. تفلسف و نقادی نه تفقه و اتخاذ موضع فقهی؛
۴. بحث در باید و نبایدهای روشی. باید و نباید دو قسم دارد: دستوری و روشی مثل: تکرار حد وسط در قیاس. فقط مورد دوم در فلسفه های مضاف بحث می شود.

مسائل فلسفه فقه

پس از بیان مبادی و مقدمات علم فلسفه فقه، اینک با رعایت اختصار به مسائل این علم اشاره می‌کنیم.

۱. اهداف فقه

اهل سنت در باب اهداف فقه یا مقاصد شریعت بسیار نگاشته‌اند و بنابر مشهور، پایه‌گذارش شاطبی (م ۷۹۰ ق) در «الموافقات» بود. گرچه برخی دیگر از محققان سابقه آن را پیش از شاطبی یعنی ابراهیم نخعی از تابعین دانسته‌اند و معتقدند پس از وی غزالی این موضوع را در «المستصفی» توسعه داد و سپس عزالدین بن عبدالسلام در «القواعد» و نجم‌الدین طوخی حنبلی آن را پی گرفته‌اند.^۱

اهل سنت، مصالحی را که شریعت برای آن آمده به پنج نوع تقسیم کرده‌اند: دین، نفس، مال، عقل، نسب. و مصالح را نیز در سه رتبه ضروریات، حاجیات و تحسینات می‌دانند.^۲ اما علمای شیعه این مسئله را به‌طور خاص و مفصل مورد بحث و نظر قرار نداده و فقط به صورت ضمنی به آن اشاره کرده‌اند. ما در اینجا به دو نمونه اشاره می‌کنیم.

نمونه اول: فاضل مقداد در «التنقیحُ الرائع» هنگام استدلال بر انحصار ابواب فقهی در چهار باب عبادات، عقود، ایقاعات و احکام چنین آورده است: دلیل انحصار چند امر است:

۱. مباحث فقهی یا متعلق به امور آخرتی است، نظیر عبادات و یا امور دنیوی. این قسمت اگر از لفظ بی‌نیاز باشد احکام و اگر غالباً به دونفر نیازمند باشد عقود نام دارد و گرنه ایقاعات است.

۲. حکما گفته‌اند: کمال انسان یا به جذب نفع است و یا دفع ضرر، و جلب نفع یا برای زندگی نزدیک (دنیا) است یا زندگی دور. جلب نفع برای زندگی نزدیک در مباحث معاملات، خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و ازدواج است، و

۱. فقه پژوهی، ج ۲، ص ۱۸.

۲. رک: همان، ص ۱۸.

جلب نفع برای زندگی دور به مباحث عبادات حاصل است و دفع ضرر با قصاص و مانند آن حاصل می‌شود.

۳. شرایع برای حفظ پنج غایت فرود آمده‌اند: دین، جان، مال، نسب و عقل. دین با عبادات؛ جان با قصاص؛ نسب با ازدواج و حدود و تعزیرات؛ مال با عقود و تحریم غصب و دزدی؛ و عقل با تحریم مسکرات و مانند آن و حدود و تعزیرات حفظ می‌گردد. قضا و شهادت نیز حافظ تمامی اغراض پنج‌گانه است.^۱

چنانچه ملاحظه شد دلیل سوم فاضل مقداد برگرفته از اهل سنت است. نمونه دوم: شهید اول نیز در «القواعد والفوائد» ضمن استدلال بر انحصار ابواب فقهی گفته است:

«حکم شرعی یا غایت آن آخرت است و یا مهم‌ترین غرض آن دنیا است. دسته اول عبادات است و دسته دوم یا به عبادت نیاز دارد یا نه. دسته دوم، احکام است و قسم اول یا به دو نفر نیازمند است که عقود باشد و یا چنین نیست که ایقاعات است.»^۲

این دو مورد معلوم می‌سازد که علمای شیعه به‌طور ضمنی این موضوع را مطرح کرده‌اند و به‌طور مفصل بدان نپرداخته‌اند.

۲. جایگاه فقه در میان علوم دینی

فقه از برترین علوم و حاملین آن مصادیق بارز روایاتی‌اند که از علم و عالم تمجید می‌کنند. از این رو علامه حلی فقیهان را در آغاز «تذکره الفقهاء» چنین می‌ستاید:

«اما بعد فإن الفقهاء هم عمدة الدین و نقلة شرع رسول رب العالمین و حفظة فتاوی الائمة المهذیین صلوات الله علیهم اجمعین و هم ورثة الانبیاء و الذین یفضل مدادهم

۱. فاضل مقداد، التنقیح الرائع، ج ۱، صص ۱۴ و ۱۵.

۲. عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی؛ القواعد والفوائد، ج ۱، ص ۳۰.

على دماء الشهداء و قد جعل رسول الله النظر اليهم عبادة و المجالسة لهم سعادة و اقتفاء اثرهم سيادة...»^۱

در ستایش دانش فقه نیز در «مدارک الأحكام» چنین آمده است:
«و بعد فان احق الفضائل بالتعظيم واحراها باستحقاق التقديم واتمها فى استجلاب ثوابه الجسيم هو العلم بالأحكام الشرعية والوظائف الدينية»^۲
در مقابل این تمجیدها، برداشت مخالفی نیز وجود دارد و به عنوان نمونه باید از ملاصدرا^۳ یاد کرد که از فقه انتقاد کرده است.

۳. رابطه فقه با دیگر علوم

چنانچه ذکر شد از وظایف فلسفه فقه، بیان رابطه و تناسب با دیگر علوم و به عبارت دیگر بیان پیش فرض های دیگر علوم است که در فقه تأثیرگذارند. در اینجا به مواردی اشاره می شود:

۳/۱. مناسبت فقه و کلام

در علم فقه پیش فرض هایی از علم کلام وجود دارد که مسایل اش مبتنی بر آنهاست. این پیش فرض ها سه بخش اند: دین شناسی، خداشناسی و راهنماشناسی (پیامبر و امام شناسی).

۳/۱/۱. دین شناسی

در بحث دین شناسی چند موضوع تأثیر زیادی در فقه دارند:

الف) قلمروی دین

در این موضوع چند مبنا وجود دارد که با بیان مبانی، منظور از این قلمرو آشکار می شود:

۱. ر.ک: همان، ص ۳۰.

۲. موسوی عاملی، محمد بن علی؛ مدارک الاحکام فی شرح عبادات شرائع الاسلام، ج ۱، ص ۳.

۳. شیرازی، صدرالدین؛ شرح اصول کافی، شرح حدیث ۵۳/۳۹.

۱. هیچ رخدادی نیست مگر اینکه حکم جزئی تفصیلی شرعی برای آن وجود دارد. (مرحوم آخوند و مشهور علما) البته ایشان دلایل محکمی هم از جمله آیه اکمال دین و آیه «تبیاناً لکل شیء»^۱ دارند؛

۲. دین، فراگیری عام و تام ندارد؛ چرا که ما نقاطی داریم که شارع در آن وارد شده و حکم دارد، و نیز نقاطی داریم که مورد سکوت شارع قرار گرفته است (منطقه الفراغ شهید صدر)؛

۳. مبنای بیشتر نواندیشان این است که می‌گویند غایت دین و فقه، نگاه به دنیای انسان نیست و در نتیجه دین به عبادیات محدود می‌شود و اجتماعیات از آن خارج می‌شود (مبنای سکولارها) این مبنا مشکلات زیادی دارد از جمله اینکه شما با آیات و روایاتی که برخوردهای اجتماعی را بیان می‌کند چگونه برخورد می‌کنید؟

از این اشکال دو گونه جواب داده‌اند:

(الف) این گونه آیات و روایات جزو وظایف نبی بماهونبی نیست بلکه به عنوان یک سخن ارشادی برای کمک به هموعان در آن زمان بیان شده و جزو دین و شریعت حساب نمی‌آید (مهندس بازرگان)؛

(ب) دین ذاتیاتی دارد و عرضیاتی، ذاتیات همان مواردی است که منجر به سعادت اخروی می‌شود که قابل تغییر و تبدیل نیست و عرضیات دین تبدیل پذیرند که از آن جمله احکام اجتماعی است.

جاودانگی احکام دین

در این موضوع نیز سه مبنا وجود دارد که به طور اجمال ذکر می‌شود:

۱. مشهور علما قائلند که احکام دین جاودانه است و تا ابد باقی است. از

جمله دلایل، این روایت معروف است که «حلال محمد حلال الی یوم

القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه»^۲

۱. نحل/۸۹.

۲. فقه پژوهی، مهدی مهریزی، وزارت ارشاد، تهران: ۱۳۸۲ ش.

۲. برخی نواندیشان گفته‌اند: احکام سیاسی جزایی اسلام جاودانه نیست؛ اما احکام عبادی اسلام جاودانگی دارد. در واقع احکام سیاسی جزایی اسلام امضایی است نه تأسیسی؛

۳. برخی قایلند احکام فقهی که در قرآن آمده جاودانه است؛ اما احکام فقهی که در کلمات معصومین آمده به دو قسم تقسیم می‌شود: بعضی‌شان را ائمه به‌عنوان مبلّغ بیان کرده‌اند که اینها نیز جاودانه‌اند ولی بعضی دیگر را ائمه از حیث حکومت یا قضاوت بیان کرده‌اند و این احکام می‌توانند جاودانه نباشند.

جهان‌شمولی دین و احکام آن

در اینکه احکام دین برای تمام مسلمانان به طور مساوی است تقریباً اختلافی نیست. اما از کلمات برخی نوگرایان فقه به دست می‌آید که فی‌الجمله بعضی از احکام دینی متعلق به عرف جزیره العرب بوده است. مثلاً سید محمد بجنوردی در ضمان عاقله می‌گوید: این ضمان در عرف جزیره العرب بوده و شارع آنرا نپذیرفته است؛ زیرا آنجا مردم عشیره‌ای زندگی می‌کنند اما در دیگر نقاطی که عشیره‌ای زندگی نمی‌کنند این حکم نخواهد بود. عربیت در صیغه‌های معاملات مثل بیع و نکاح نیز چنین‌اند؛ چرا که عربیت در عرف عرب بوده است و آنها به زبان عربی صیغه را جاری می‌کردند و لزومی ندارد که حتماً صیغ برای غیرعرب هم عربی ادا شود.

خداشناسی

از دیگر مسایل کلامی که در فقه تأثیرگذار است، برخی اوصاف خداوند است که به چند مورد اشاره می‌شود:

الف) منع بودن خداوند: شهید صدر معتقد است برائت عقلیه جاری نیست و بین مولای حقیقی و عرفی فرق است. یعنی اگر در مولای عرفی شک کنیم که آیا تکلیف کرده یا خیر؟ عقل، حکم به برائت می‌کند اما در مولای حقیقی که انعام‌اش (هستی و بقای آن و...) گسترده است اگر شک در تکلیف کنیم، عقل حکم به برائت نمی‌کند و باید نسبت به او حق طاعت را بجا آورد.

ب) عالمیت خداوند: این بحث در باطل بودن «عول و تعصیب» ارث واقع است. شیعه معتقد است عول و تعصیب صحیح نیست؛ چرا که موجب نفی علم خداوند است.

ج) حکمت خداوند: این صفت در علم اصول و هم فقه پُرکاربرد است. به عنوان مثال قاعده قبح عقاب بلایان یک قاعده اصولی است که بر مبنای این صفت است. مثلاً در فقه می‌گوییم از حکمت خداوند بعید است که احکام و دستوراتی را بیان کرده باشد و نسبت به امور اجتماعی در عصر غیبت مانند ولایت فقهی ساکت مانده باشد.

د) شاریت خداوند: آیا این صفت مخصوص خداوند است یا غیر او نیز می‌تواند این مقام را داشته باشد؟ اینکه می‌گوییم سیره عقلا حجیتش مشروط به امضای شارع است، ذیل این صفت بحث می‌شود.^۱

راهنماشناسی (پیامبر و امام‌شناسی)

ذیل این موضوع بحث‌های زیادی وجود دارد که دخیل در فقه است و به آنها فقط اشاره می‌شود.

الف) عصمت: هر مقدار که عصمت قبول شود، مقداری از امور پیامبر و امام حجت می‌شود. مثلاً اگر ما قایل به عصمت در انتقال وحی فقط بشویم، نتیجه‌اش حجیت قرآنی است.

اما عموم علمای شیعه قایلند که پیامبر و امامان از خطاء و گناه در انتقال وحی و تفسیر آن معصوم‌اند و در افعال‌شان از گناه و خطا و سهو عصمت دارند. نتیجه اینها حجیت قول و فعل و تقریر پیامبر و ائمه است.

امام خمینی علیه السلام بنابراین مبنا بعضی روایات را از جمله این روایت امام صادق علیه السلام را که فرمود «نحن نبیع تمرنا ممن نعلم یصنعه خمرا»^۲ مردود می‌دانند و می‌فرماید به فرض که این کار حرام نباشد اما امام معصوم چنین کاری را نمی‌کند.

۱. رک: همان.

۲. حر عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۲۲۹.

ب) شئون امام و پیامبر و مناصب آنها: از مناصب امام و پیامبر اینکه مثلاً جملگی بشر، مبلغ وحی و مفسر وحی‌اند. البته برخی از شئون را تمام پیامبران و ائمه ندارند و مختص بعضی از آنهاست مانند زمام‌داری و حکومت و قضاوت و اینکه آیا حق تشریع دارند یا خیر؟

تبصره: مسایل ذکرشده، پیش‌فرض‌های کلامی موجود در فقه بود. در آخر باید بگوییم در کلام پیش‌فرض‌هایی فقهی نیز وجود دارند به گونه‌ای که اگر فقه را طبقه‌بندی کنیم شاید بتوانیم شاخه‌ای مثل «فقه‌العقاید» تبیین کنیم که در آن به مسایلی مانند تعریف کفار، احکام مرتد، نماز نخواندن در جلوی قبر معصوم و... تدوین شود.

البته نکته قابل توجه اینکه در زمان حاضر برعکس گذشته، این مسایل فقهی است که وارد علم کلام می‌شود.

مناسبت فقه و علم حدیث

در ذیل این موضوع، بحث‌های متعددی مطرح و از اهمیت خاصی برخوردار است؛ چراکه حدیث، مهم‌ترین منبع فقه بعد قرآن است و تناسبات زیادی با هم دارند.

حضور حدیث در فقه

حضور حدیث در فقه، پنج مرحله را پشت سر گذاشته است:

الف) تا قرن سوم هجری، افتای علما همراه متن و سند کامل حدیث صورت می‌گرفته است؛ مثل ابان بن تغلب و فضل بن شاذان؛

ب) از زمان پدر شیخ صدوق (علی بن بابویه قمی م ۳۲۹ق) فتوادادن به متن حدیث باقی بود اما دیگر مسند ذکر نمی‌شد که این روش رایج علما نیز بود، مثل خود شیخ صدوق در «مقنع»؛

ج) در مرحله سوم، شیخ طوسی در «مبسوط» به جداسازی علم حدیث و فقه پرداخت. ایشان در مقدمه این کتاب می‌نویسد: ... اهل سنت به شیعه اعتراض می‌کنند که شیعه اصلاً فقه ندارد و شیعه چون قیاس و... ندارد نمی‌تواند فقه داشته باشد.

د) این مرحله از زمان محقق و علامه حلی آغاز می‌شود؛ چراکه «شرايع» محقق جای «نهایه» شیخ طوسی را در متن درسی می‌گیرد و از این دوره است که حدیث به چهار قسم تقسیم می‌شود: صحیح، حسن، موثق و ضعیف.

ه) مرحله پنجم با ظهور اخباریان شکل می‌گیرد که به نقد فقه‌نویسی علمای شیعه در مرحله سوم و چهارم پرداختند و آنرا نه تکامل که انحطاط فقه دانستند؛ مثل «حدائق».

تأثیر دیدگاه‌های حدیثی در فقه

این موضوع بسیار گسترده است اما اختصاراً به مسایلی توجه می‌شود که تأثیر در فقه دارند؛ مثل حجیت خبر واحد و اینکه صحاح اربعه آیا تماماً معتبرند یا خیر؟ یا اینکه شیخوخیت اجازه آیا سبب توثیق است یا نه؟ آیا تعدد مزگی شرط است در توثیق یا خیر؟ و اینکه شهرت روایی جابر ضعف سند است یا نه؟ آیا منظور از وثوق در حدیث، وثوق سندی است یا مضمونی؟ و نیز بحث تعارض اخبار.

۴. رابطه فقه و زمان

از موضوعاتی که باید در فلسفه فقه بدان توجه شود، تبیین رابطه فقه و زمان است؛ زیرا رسالت فقه، اداره زندگی انسان است. از یک سو تحولاتی که در حیات آدمی رخ می‌نماید، تردید و انکارناپذیرند و از دیگر سو، جوهر و روح قوانین دینی ثبات و پایداری است. حل این معضل چیزی است که از عنوان «فقه و زمان» انتظار می‌رود.

تئوری‌های متعددی نیز در جهت رفع این ناهماهنگی عرضه شده است. نزدیک به ده نظریه گزارش شده که هر کدام با این رسالت به میدان آمده‌اند. تقسیم شریعت به ثابت و متغیر یا پذیرش تأثیر زمان و مکان در اجتهاد از این قبیل‌اند. ناگفته نماند که بسیاری از مسایل این علم باقی ماند که در جای خودش باید به تفصیل بدان‌ها پرداخت؛ مثل منبع‌شناسی فقه، روش‌شناسی فقه، معرفت‌شناسی اجتهاد، پیش‌نیازهای اجتهاد و... . امیدوارم این‌گونه مباحث در جامعه علمی حوزوی بیش‌ازپیش مورد توجه قرار گیرد تا دانش فقه و اصول شیعه زبان عرضه عالمانه و فراخ‌تری برخود گیرد.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. اصول الفقه، محمد ابوزهره.
۳. تذکره الفقهاء، علامه حلی، مؤسسه آل البيت، چاول، قم: ۱۴۱۴ق.
۴. التنقيح الرائع، فاضل مقداد.
۵. درس های کلاس استاد سیدعباس صالحی دام عزه
۶. شرح اصول کافی، ملاصدرا شیرازی، مکتبه المحمودی.
۷. فقه پژوهی، مهدی مهریزی، وزارت ارشاد، تهران: ۱۳۸۲ش.
۸. گفتگوهای فلسفه فقه، بوستان کتاب قم، چ دوم، ۱۳۸۰ش.
۹. المبسوط، محمدبن حسن طوسی، مکتبه المرتضویه.
۱۰. مدارک الاحکام فی شرح شرایع الاسلام، سید محمدبن علی موسوی عاملی، مؤسسه آل البيت، چاول، قم: ۱۴۱۰ق.